



سندای تاریخ

س آن در زندگی نوجوان امروزی

دارم. آن قدری که اگر هزار سال هم بگذرد و دیگر سراغی از فارسی نگیرم، باز هم شنیدن هر چیزی که مرتبط با ادبیات فارسی باشد، من را سر شوق می‌آورد. به مناسبت بزرگداشت شاعران بزرگ حکیم نظامی و پروین اعتصامی، در این دو صفحه از مهم‌ترین رکن فرهنگی کشور یعنی زبان و ادبیات فارسی صحبت می‌کنیم.

جای چه گاهی؟

درباره درهم‌تنیدگی ادبیات فارسی در زندگی نسل قدیم گفتم. کمی بعدتر به حال حاضر فکر کردم. به این‌که تا چه اندازه ادبیات فارسی در زندگی مانقش دارد؟ کاری به زبان نسل جدید و نوع تعامل مان با زبان فارسی ندارم. حرفم آشنایی و تعامل با ادبیات فارسی است. قدیم‌ترها، چوپان‌ها هم در ادبیات فارسی نقشی ایفا می‌کردند و حافظ ترانه‌های محلی بودند اما این روزها حتی موسیقی‌های ما، خدمتی به ادبیات فارسی نمی‌کند (البته دور از جان خواننده‌های خوب کشورمان). خواندن شعر و داستان به کتاب‌های دبیرستان محدود می‌شود و متن خوانی مان، جز کپشن‌های کوتاه اینستاگرام نیست. مفاخر بزرگ ادبی گذشته را نمی‌شناسیم و مفاخر جدید ادبیات فارسی را برجسته نمی‌کنیم. برای زبان و ادبیات فارسی جایگاه قائل شدن را تنها به گفتن «درود به جای سلام» محدود می‌کنیم و یادمان می‌رود که بخشی از وظیفه هر نسلی، انتقال میراثی است که در گنجینه دارد. نسلی که بتواند میراثش را منتقل بکند، وظیفه‌اش را انجام داده است و نسلی که کم‌کاری کند، حق گذشته‌ای چند هزار ساله را بر گردن خود انداخته است. ما حتی در سطوح دانشگاهی هم به قوت نسل‌های گذشته عمل نمی‌کنیم. نه این‌که حرف من باشد، بلکه اساتید دانشگاهی این حوزه معتقدند که قبل‌تر، دانشجوی زبان و ادبیات فارسی شدن متفاوت بود با آنچه امروزه رقم می‌خورد و لیسانس‌هایی که راه به راه برای من و امثال من صادر می‌کنند! نسل جدید درهم‌تنیدگی کمتری با ادبیات فارسی دارد و به نظر می‌آید که عمق و سطح زندگی‌اش با ارکان ادبیات فارسی کمتر گره خورده است. چیزی که در گذشته ناخودآگاه اتفاق می‌افتاد، امروزه دیگر رقم نمی‌خورد. من به عنوان نسل جدید هیچ قصه عامه‌ای بلد نیستم که از نسلی به نسل دیگر منتقل کنم؛ دایره واژگان محدودی دارم و ضرب‌المثل‌ها را جز چند نوع رایج آن، استفاده نمی‌کنم. شعرخوانی و آشنایی با مفاخر ادبیات کهن هم که بماند جای خودش!

چه خطرهایی؟

بعضی فکر می‌کنند که خطر نابودی زبان فارسی نهایتاً ختم شود به همان دورانی که فردوسی گرانقدر شاهنامه را به نظم درآورد و سرود که «بسی رنج بردم در این سال سی». اما نه، زبان فارسی در طول تاریخ در شرایط مختلف در خطر بوده است. از یورش ویرانگر مغول‌ها، سوزاندن کتاب‌ها و کشتن مفاخر ادبیات گرفته تا اقدامات مدرنی که در سده‌های اخیر اتفاق افتاد. خطر هم نه در معنی این‌که کلمات جدید و غریبی وارد یک زبان شوند بلکه در این معنا که رسم الخط و قواعد ساختاری زبان به لرزه بیفتد و اصل هویت آن زیر سؤال برود. چرا که زبان به عنوان یک عنصر زنده، ماهیتی پویا است که در تعامل آدم‌ها رشد می‌کند و طبیعی است که تغییر کند، واژگانی را دور بریزد یا نگه دارد یا تغییر لفظ و معنا بدهد. به خصوص در دورانی که پیشرفت و مدرنیته، معنای حذف فرهنگ و اصالت می‌داد، نزدیک بود تغییر رسم الخط فارسی، به صورت جدی اعمال شود، همان‌طور که در ترکیه انجام شده بود. در دوره پهلوی اول در روزنامه‌های تهران نمونه‌ای از الفبای جدید ترکی به چاپ رسید و در ارتباط با آن پیش‌بینی‌هایی انجام شد. آقای تیمورتاش در گفت‌وگوی کوتاهی، مدعی شد که استفاده از حروف لاتین در ایران فقط زمان می‌خواهد اما به هر حال سیستم الفبایی ترکیه با قدری تغییرات در ایران استفاده خواهد شد. اما اینها تنها خطرهایی نیست که زبان فارسی تجربه کرده است. در حال حاضر نیز خطر در کمین زبان و ادبیات فارسی است. غربگرایی، جایگزین کردن ساختارهای بیگانه در دستور زبان و تلاش‌های غیررسمی برای تغییر رسم الخط مانند نوشتار فینگلیش، در طی زمان آسیب زنده است. در صفحه زوم این شماره از نوجوانه، مفصلاً در این باره صحبت کرده‌ایم.

نگاهی دیگر

در این بخش از پرونده می‌خواهم نگاهی متفاوت از آنچه گفته شد را عرض کنم. اصولاً یادگیری زبان در دوران نوجوانی عمیق‌تر از دوره‌های قبلی اتفاق می‌افتد؛ به این معنا که نوجوان می‌تواند زمینه‌های مختلف انتزاعی مثل ادبیات را بفهمد و از آنها بهره ببرد. این توانایی هم به واسطه تجربه زندگی، تعاملات اجتماعی و تغییرات هویتی رقم می‌خورد. در اصل یک تعامل دوسویه است؛ یادگیری زبان به شکل‌گیری هویت اجتماعی و فردی کمک می‌کند و بالعکس! اینها را گفتم که عرض کنم اساساً وجه یادگیری درست زبان به نوشتن و خواندن و چیزهایی از این دست محدود نمی‌شود. نوجوانی که بتواند به یادگیری زبان خود عمق بدهد، به رشد هویت خود کمک کرده است. جدای از این، فهم ادبیات نیز به زندگی کمک می‌کند. اصولاً کسانی که می‌خواهند ادبیات را تعریف کنند، آن را در لای جملات سختی می‌پیچند و گاه نمی‌توانند جواب سؤال «چرا باید ادبیات بخوانیم؟» را به خوبی بدهند. ما بنا به همه دلایلی که قبل‌تر عرض کردم، ادبیات را مطالعه می‌کنیم اما مهم‌ترین دلیل برای خواندن

ادبیات، تجربه‌های زیسته است. تجربه‌های زیسته، مهم‌ترین هدیه‌ای است که ادبیات به ما می‌دهد. ما هر آنچه که دیگران یا گذشتگان تجربه کرده‌اند را می‌خوانیم، درک می‌کنیم و در لایه‌های بعدی به تجربه‌های خودمان اضافه می‌کنیم. در جایی می‌خواندم که هنگام خواندن کتاب‌ها، هر احساسی که تجربه می‌کنید، دقیقاً مانند شکل واقعی‌اش در ذهن شما ثبت می‌شود. یعنی اگر شما در کتابی از یک ماده ترش مزه می‌خوانید و دهان‌تان آب می‌افتد، یقیناً شما ترشی آن ماده را تجربه کرده‌اید. بگذارید ساده‌تر عرض کنم. ادبیات در معنای عام، به خصوص ادبیات فارسی که گنجینه عظیمی است، به شما تجربه‌های جدید می‌دهد. تجربه‌هایی که بسیاری از آنها را تا به حال زندگی نکرده‌اید. به همین جهت هم سبب رشد می‌شود. چون که آثار غیرعلمی، اطلاعات مخصوصی را در حافظه شما قرار نمی‌دهد. آنچه به شما اضافه می‌کند، کوله‌باری از تجربه‌های زیسته است که روزی روزگاری توسط انسان‌های دیگر جمع شده است. برای همین هم انسان‌های پیشین، وقتی که از سرما و تاریکی می‌ترسیدند، دور آتش یا بعدتر، دور کرسی جمع می‌شدند و برای همدیگر شعر می‌خواندند یا داستانی روایت می‌کردند یا برای اتفاقات عجیب زندگی‌شان یا آنچه نمی‌شناختند، روایت می‌ساختند و افسانه‌ها را خلق می‌کردند برای به اشتراک‌گذاری همین تجربه‌ها و شریک شدن در لحظاتی که آدم‌ها به تنهایی تاب نمی‌آورد.

